

# از مجله

## (خطابه ادبی)

چنانچه در شماره پیش اشارت رفت هنگام مراجعت رهی از اصفهان بدعوت محصلین و کارکنان مدرسه متوسطه اکبریه مجلیس چنین باشکوهی بنام تودیع از رؤس اهالی اصفهان مخصوصاً اهل فضل و ادب در همان مدرسه منعقد گردید .

نخست فاضل حکیم آقای آقا میرزا محمد تقی معروف به ادیب خراسانی خطابه غزالی در عظمت و بلندی مقام شعر و ادب و احترام شعرا و ادبا در میان تمام ملل و نحل انشاء فرموده سپس چنانچه معهود بود خطابه ادبی ذیل را بنده بعرض حاضرین رسانید و آنگاه حکمران وقت آقای نصر المملک که سمت تولیت مدرسه را نیز بمناسبت حکومت دارا بودند خطابه فصیح و بلیغی چنانچه در خور آن خاندان فضل و هنر است انشاء و از طرف محصلین مدرسه یکمقدد گلدان تفره برهی یادگار دادند .

بر حسب وعده پیشینه ما در این شماره خطابه ادبی خود را که بدان دسترس داشتیم نگاشته و امیدواریم سایر خطابه‌ها را هم که هر یکی در عالم شعر و ادب قدر و قیمتی بسزا دارد در شماره‌های آتی به دسترس افکار دانشمندان بگذاریم .

## ( اینک خطابه ادبی )

دیدار یار غایب دانی چه ذوق دارد

آبری که در یابان بر تشنه بیارد

هر کس مثل من بعد از ده سال مهاجرت و غربت بوطن اصلی مراجعت و بدیدار دوستان قدیم نایل گردد پی بمعنای لطیف این بیت الغزل استاد بزرگ باستان حضرت شیخ سعدی علیه الرحمه میرد . البته شیخ بزرگوار هم در چنین موقع که پس از یک سفر طولانی بدیدار دوستان قدیم خود نایل شده این غزل را سروده است . زیرا اشعار مؤثری که از جان بیرون آمده و در دل می نشیند همه در موقع و محل خویش و مناسب با مقام ساخته شده است . گر بود در مانی صد نوحه گر آه صاحب درد را باشد اثر آری محبت دوست و شوق دیدار یاران قدیم مرا در این موقع باصفهان کشانیده و بزیارت دوستانم خورسند ساخت و رنه .

اگر عشقت نمی بستم بفشارك

کدامین بادم آوردی بدین خاک

( نظامی )

تأثیر شعر طبیعی در طبایع و نفوس محسوس و آشکار است و میتوانم گفت که تأثیرات یک غزل طبیعی اینک مرا بی اختیار باصفهان سوق داده . در طهران یکروز در منزل آقای علی مردان خان ایل بیکی ایل چارلنگ بیختیاری که الان در این مجلس حاضر است ( و تنها یادگار اخلاقی بزرگان ایلات قدیم ایران او است و اگر حاضر نبود شمه از محاسن و اخلاق او را تذکار میدادم )

میهمان بودم راه مسافت زیاد داشت و ناگزیر با و اکنون طی راه میکردم و بر حسب معمول همیشه مشغول شمرگفتن شدم ناگاه بفکر اصفهان افتاده و بیاد دوستان غزلی در طی مسافت بانجام

رسانیدم و همانوقت در خدمت آقای علی مردان خان و آقای رضاقلی خان فریدنی که یکی از جوانان مذهب است و در آن مجلس حاضر بود غزل را خواندم و آنان صورت برداشتند . این غزل روز بروز بر تأثیرات خود افزود تا اینک مرا باصفهان آورده و در این مجلس از فیض دیدار دوستانم بهره مند ساخت .  
اینک غزل را هرچند جمله معترضه است معروض داشته سپس بادای خطابه ادبی معهود میردازم .

## ( غزل )

بستوه آمدم از غربت و تنهایی خویش  
یاد دور وطن و عصر تن آسائی خویش  
ز آتش آب و هوا خاک سیاه طهران  
جان ما سوخت و ما صبر و لشکیائی خویش  
خیمه از بوم و بر ری بکنیدم یاران  
پیش از این ماند نمی بینم یارائی خویش  
بار دیگر بصفاهان اگرچشم افتاد  
سازم از خاک رهش سرمه بینائی خویش  
ناتوان را نتوانید و گر دست گرفت  
میروم بکسره با پای توانائی خویش  
نوبهار است و همه میل تماشا دارند  
ما بکنج غم و اندوه تماشائی خویش  
بار عزلت کمر صبر چو یکباره شکست  
کوه گیریم بحکم دل صحرائی خویش  
هر که از شهر چو مجنون به بیابان گذرد  
صرفه ها میرد از بادیه پیمائی خویش  
ز آتش کسب هنر چند بسوزد تن و جان

سوخت باید دیگرم دفتر دانائی خویش  
کله از گردش دوران نکتم کانچه بسر

میرودم از سر سودائی خویش  
طننه بر بلبیل خوشگویی زند زاغ پیاغ

زشت خواند دگران را پی زیبائی خویش  
مرد دریا دل دانای سخن سنج کجاست

تا بد او عرضه کنم گوهر دریائی خویش  
اگر از قصه دارا و سگتدر نشدند

که شدند اینهمه مغرور بدارائی خویش  
طوطیان قفس از حال وحیدند آگاه

که چه تلخی کشد از دست شکرخائی خویش

البته بعضی از دوستان و همقدمان طریقه آزادی قدیم بنده  
انتظار دارند که از سیاست و چگونگی امور و اوضاع مرکز  
هم سخنی گویم اما چون در این باب هر بانگی برآید مانند بانگ  
بوم شوم خواهد بود و بعلاوه من پس از دوسه سال اقامت مرکز  
و اطلاع بر چگونگی کارها و هویت اشخاص بکلی از سیاست  
کناره جوئی کرده و به ادای وظیفه ادبی و طبیعی خود مشغول شدم  
از سخن رانی در این موضوع معذورم - بعقیده من بالاترین خدمت بوطن و  
آب و خاک همین است که هر کس کار و صنعت خویش را انجام دهد  
چنانچه در کتاب سرگذشت اردشیر از زبان فرشاد حکیم خطابه  
بجامعه ایران گفته ام :

اگر خواهید کاین کشور مداری در این کشور نماید پاداری  
همه گیرید کار خویش در پیش سپاهی تیغ و دماغان و اس و مرغ کیش  
رجال عرصه سیاست در مرکز بسیار بودند ولی در میدان  
ادب و سخن بحکم کسادی متاع و بازار کسی دیده نمیشد و مغرب

آن دوره همین بس که چهار قوم و نویسندگان نو قلم از بیچاره بسمعی و فحش بمولوی و خواجه اقتخار میگردند

در چنین موقعی اول قدم را در راه ادبیات برداشته مجله ارمنان را تأسیس و بهمدستی مجربودی از دوستان ادب (انجمن ادبی ایران) را هم در خانه محقر خود تشکیل دادم و از مقایسه امروز که سال هفتم مجله ارمنانست با هفت سال قبل مبرهن میگردد که مجله هفت ساله ارمنان هر چند به آمال خود نرسیده ولی حس احتیاج بشعر و ادب را در محیط ایجاد کرده و همین حس احتیاج برای ایجاد شعر و شاعر و تجدید حیات ادبی ایران در آینه کافی است .

شرح خدمات این مجله را بعالم شعر و ادب در یک ترکیب بند مفصل منظوم داشته و اینک چند بیت از آن را عرضه میدارم و برای مطالعه بقیه باید بشماره اول سال پنجم رجوع شود .



روز بی که نبود خامه ما	بر نامه روان چو زخمه بر چنگ
بودند هم آشیان عتقا	شعر و هنر و کمال و فرهنگ
در کنج خمول بود دانا	پنهان تر از آنکه لعل در سنگ
در یاغ کشیده زاغ آوا	خامش شده بلبل خوش آهنگ

میگرفت کسی ز شاعری کوس

کز بویس نمی شناخت دبوس

هر خم شکم زمعرفت لنگ	ز افلاطون در جهان نشان بود
هر ناهق زشت خارج آهنگ	داود زهور داستان بود
دلشاد ملک معارف دنگ	فردوسی آخر الزمان بود
چنگ آور پهنه لولی شنک	غول دره خضر کاروان بود

بگزیده هنرور از میانه

از کثرت بی هنر کرانه

شد شاه سریر عشق و عرفان      هر بوالهوس ز معرفت دور  
 نا پاک سرشت شهوت افشان      کردید بهشق پاک مشهور  
 عرفان منش آمد و سخندان      هر گنگ ز چشم معرفت کور  
 آری رقص بزم کوران      چه زنگی شل چه دلر با حور

در گوش خر صماخ اندود

چه عرعر خرچه لحن داود

القصه بروزی اینچنین تار      چون شب همه نامه سیاهی  
 اهل هنر و ادب گرفتار      در سجن مذلت و تباهی  
 باز آمد ازمشان بیازار      با پشت و پناه بی پناهی  
 زد بانگ بشب روان طرار      واینک صفحات وی گواهی

کای دیوان تا بکی غریوان

لاحول آمد بدفع دیوان

در طی طریق هفت ساه      تنهائی خضر راه ما بود  
 مانند جرس فغان و ناله      بر رقتن ما گواه ما بود  
 چیز لخت جگر پی نواله      زادی نه بتوشه گاه ما بود  
 خاری که ز پا بدل حواله      میشد همه ره گیاه ما بود

واین راه پسا بسر سپردیم

باجان کندن بسر سپردیم

امروز عروس بکر مضمون      آرایش از ارمغان گرفته است  
 وز تیغ ترانه های موزون      آوازه وی جهان گرفته است  
 افکار جدید را باکنون      در حلیه باستان گرفته است  
 چون فکر سخنور از شیخون      نه قلمه آسمان گرفته است

واین دعوی خود بخود گوا هست

چون دعوی روشنی ز ماه است

هنگام کناره جوئی از پنه سیاست و قبول استخدام ادب در

گوشه عزلت نیز قطعه ساخته ام که گویا در سال چهارم یا سوم ارمغان طبع شده است و گرچه جمله معترضه طولانی شد چند بیت که بخاطر دارم عرضه میدارم

## ( قطعه )

بعد از این در کنج تهائی مکان خواهم گرفت  
 بر پر سیمرخ چون زال آشیان خواهم گرفت  
 مردمک آسا بکنج انزوا خواهم نشست  
 نیز راه مردمک بر مردمان خواهم گرفت  
 پای پویارا بهر محفل قلم خواهم شکست  
 نطق گویا را بهر مجلس دهان خواهم گرفت  
 بلبل خوش گفت چون گل بازغن میباخت عشق  
 زاغم ار جا بعد از این در گلستان خواهم گرفت  
 برق چون گیتی سپارد آتچنان خواهم سپرد  
 بوم چون ویرانه گیرد آتچنان خواهم گرفت  
 همچو تیغ اردشیر بابکان آفاق را  
 یا کتاب اردشیر بابکان خواهم گرفت

این کناره جوئی و عزلت گزینی تنها خیالات شعری نبود و دوستان بنده میدانند که بکلی از مجامع سیاسی نما دوری گزیده حتی مجلس شوری را هنوز بچشم ندیده ام و چنانم که استاد بزرگ نظامی میفرماید :

یکی مرده شخصم بمردی روان	نه از کاروانی و در کاروان
ندانم که گیتی چسان میرود	چه نیک و چه بد در جهان میرود
ملالت گرفت از من ایام را	بکنج ارم بردم آرام را
در خانه را چون سپهر بلند	زدم بر جهان قفل و بر قفل بند

باری حد توانائی ما در خدمات ادبیه همین بود و اینک که جوانی

بدان به پیشی شده است از شما جوانان دانشمند و پرورندگان مدارس جدیده  
امیدواریم که با فکر جوان و قدم‌هایی استوار طی طریق سعادت ادبی کرده  
و این بار را بسر منزل مقصود برسانید .

نظامی فرماید :

ره کنون رو که پای آن داری	تو که سرسبزی جهان داری
لاله زرد و بنفشه کشت سپید	من که سیر سبزیم نماند چو بید
راستی را کنون نه آن مردم	خدمتی مرد وار می‌کردم
مومیائی کجا بدست آید	در سبی سرو چون شکست آمد

اینهمه مقدمه و تاحشیه بود و اینک باضلی مطلب رجوع میکنیم

## هموطنان

ایران از باستان کشور شعر و ادب و بدین نام مشهور جهانست  
گرچه ایالات و ولایات ایران بایکدیگر در این باب تفاوت بسیار دارند اما  
بحکم طبیعت و آب و هوا و سایر لوازم و عوارض در سه ایالت بزرگ و سه  
گلستان ببلان علم و ادب ایران را آشیان بوده . عراق . و خراسان . و فارس  
سایر ایالات و ولایات یا بکلی از این متاع بی بهره بوده یا بهره  
کافی نداشته‌اند چنانچه در مازندران و گیلان و خوزستان یک شاعر استاد  
به پایه و مایه سایر اساتید باستان نمیتوان نشان داد .

### نظامی فرماید

بنان پاره هر چار هستند خورد	بخاری و خزری و گیلی و کرد
که صد نوك زوبین نیایی در آن	نروید گیاهی ز مازندران
یکی دیو مردم دوم دیو نیز	نزیاید ز مازندران جز دو چیز
که آوازه فضل از او شد بلند	عراق دل افروز باد ارجمند
عرق ریزه در عراقست و بس	از آن گل که او تازه دارد نفس
بخاک عراقت بیاید گذشت	خم نقره خواهی وز رینه طشت

در این سه مرکز شعر و ادب هم هر گاه چهار استاد بزرگ نیرومند



را ( یعنی فردوسی از خراسان . نظامی از عراق . سعدی و حافظ از فارس ) ککنار گذاشته و انگاه هر سه را در میزان نظر بسنجیم خراسان از حیث کمیت و کثرت شعرا و فضلا بر عراق و عراق بر فارس مزیت دارد

خراسان نگاهبان زبان فارسی و رجعت دهنده استقلال ایران از آغاز بشمار است و نخستین مقامی است که برای استقلال ایران کمر همت بریست و عاقبت کاخ خلافت را سرنگون ساخت

خراسان باستان نه خراسان امروزی است بلکه از حیث عرض و طول دو برابر ایران امروزی و از حیث ثروت و دولت و رجال بزرگ صد برابر ایران کنونی بوده است .

حکیم انوری در وصف جغرافیای خراسان باستان فرماید .

چار شهر است خراسانرا از چار طرف

که و سفلشان بمسافت کم صد در صد نیست

گرچه معمور و خرابش همه مردم دارند

نه چنانست که آبش خور حیو و دد نیست

مصر جامع را چاره نبود از بدو و نیک

معدن در و گهر بی سرب و بسد نیست

بلخ را نسبت اگر چند باو باش کنند

بر هر بیخردی نیست که صد بخورد نیست

مرو شهر است بترتیب و همه چیز در او

جدو هزلش متساوی و هری هم بد نیست

حبذا شهر نشابور که بر پشت زمین

گر بهشتیست جز او نیست و گرنه خود نیست

جمال الدین عبدالرزاق اصفهانی در قصیده معروف در مقام تعرض

بخاقانی سرزوانی و انتقاد از مثنوی تحفة العراقرین وی چنین گوید :

وہ کہ چہ خندہ زنند      بر من و تو کودکان  
اگر کسی شعرمان      سوی خراسان برسد

در هر حال عظمت و شهرت ادبی و علمی ایران رهین علماء و ادبا و فضلاى این سه ایالت است و نظر احترام و خضوع اروپای با علم و ادب و صنعت امروز را این سه مرکز بطرف ایران جلب کرده است

گوته شاعر بزرگ آلمانی میگوید :

( بعد از پنج شاعر بزرگ ایران که آفرینش از آوردن چنان فرزندان عقیم و عاجز است . سایر شعرای ایرانرا اگر شش طبقه قرار دهیم و آنگاه ما شعرای بزرگ اروپا بتوانیم در درجه ششم آنان واقع شویم برای ما بزرگترین افتخار است )

امروز هر قسمت از اروپا مطابق ذوق و سلیقه خود یکی از شعرای بزرگ ایرانرا از این سه قسمت پیشوا و سرمشق ادب بلکه علم و سیاست خویش قرار داده اند . انگلیس خیام خراسانی . آلمان فردوسی خراسانی فرانسه سعدی فارسی . روسیه نظامی عراقی . ایتالیا اخیراً هاتف عراقی اصفهانی را ولی ایران امروزی از مقام و عظمت آن اساتید بزرگ بکلی بیخبر است و اگر مستشرقین دانشمند اروپا نبودند متجددین عاری از لباس علم و ادب کنونی ماداوین شعر و ادب اساتید سخن را بدتر از لشکر یونان و غرب در آتش جهالت سوخته والان اثری از مائر و محاسن ایران باقی نبود !!

باری پس از خراسان مرکز علم و فضل و ادب عراقست و مرکز عراق شهر اصفهان . و ما امروز فقط در باب رجال بزرگ و علماء و ادبای اصفهان بسی باختصار سخن میرانیم زیرا ادای حق سخن در این باب محتاج بتالیف چندین کتابست .

اصفهان یکی از شهرهای بزرگ تاریخی ایران و بواسطه رجال بزرگ و علماء و فضلا و شعرای کامل عیار در تمام عالم مشهور است

معروفست ولی افسوس که تاریخ مبسوطی برای این شهر در دست نیست و رجال بزرگ آن در قبرستان نسیان مدفون شده اند .  
برای هر شهری تاریخ و تذکره دیده‌ام جز برای اصفهان و مسلم است که یا آنهمه رجال بزرگ دانشمند هزارها تاریخ و تذکره برای این شهر عظیم نگاشته شده ولی حوادث روزگار همه را از بین برده و اوراق آنها در سیلاب خون سوانح جنگیزی و تیموری و افغانی شسته شده است .

در این اوان فاضل دانا آقای میرسید علی جناب که اینک شرف حضور دارند در مقام انجام این خدمت برآمده و با زحمت زیاد و مخارج گزاف بتألیف و انتشار تاریخ اصفهان مشغولند . اما باروح ادبی افسرده و کالبد خالی از روان علم اصفهان کنونی مشکل است که این بار بسر منزل امید برسد زیرا بکنفر تنها با سرمایه و زحمت خود نمیتواند اینگونه کارهای مهم عمومی و تاریخی را انجام دهد .  
با اینهمه بقدر مقدور از همت بلند و عزم راسخ آقای جناب انتظار داریم که این تاریخ را بانجام رسانیده و بیش و کم هویت اصفهان و عظمت رجال دانشمند آن را بر جهانیان مبرهن و معلوم سازند .

از تمام کتب راجعه باصفهان يك كتاب موسوم به (محاسن اصفهان) تألیف مفضل ابن سعدالحسین الما فروخی که تقریباً در اوایل قرن پنجم هجری بسر بی تألیف شده و در اوایل قرن هشتم بفارسی ترجمه گردیده است هنوز باقی است و نسخه آن در کتابخانه ظل السلطانست در تمام اروپا نیز دو نسخه از این کتاب یافت میشود یکی در لندن و یکی در پاریس نسخه پاریس هم از نسخه ظل السلطان استنساخ شده و بنده مکرر از مخدوم فاضل خود آقای آقا حسینعلی که شرف حضور دارند تقاضای استنساخ این نسخه را کرده و هنوز موفق نشده‌ام .

بکوقت بخیال افتادم که شعرای عربی سرای اصفهان را که در قرون اوایل اسلام زیسته و در عربی بیایه عرب عرباء شعر گفته‌اند در

تذکره خاصی جمع آوری کنم و ظاهراً از کتب مختلفه با اینکه دسترس بکتاب کمتر دارم اقرب هفتاد شاعر عربی زبان جمع گردید و اگر تا کنون تعقیب میشد مسلم بچندین برابر رسیده بود

شاید متوازنه شعرای عربی سرای اصفهان را با عرب عرباء کسی اغراق تصور کند برای دفع این توهم طهرائی اصفهانی صاحب قصیده معروفه (لامیه العجم) و ابن عمید و صاحب این عباد را از بین همه شاهد مدعا میسازم چه محل شك نیست که ادبا و فصحای بزرگ عرب مقام این سه مرد بزرگ را در شعر و ادب پائین تر از احدی نشناخته اند (لامیه العجم) را عربی نیست که حفظ نکرده باشد و الان در مدارس مصر و بیروت و سایر ممالک عربی زبان هر محصلی در مدرسه ناگزیر از تعلم و حفظ لامیه العجم است در صورتیکه لامیات عرب دارای این مقام نیستند.

اگر در باب محاسن اصفهان بتفصیل خواسته باشیم سخن زانیم مجلس گنجایش ندارد پس ناچار بمختصری از تصدیقات و تعریفات اساتید سخن و فضیله بزرگ عربی سرا و فارسی گو در این باب قناعت ورزیده و انگاه چند تن از شعرای شامخ مقام فارسی زبان را برای تیسر و تبرک نام برده و بعریض خود خاتمه میدهم

کافی الکفاه صاحب این عباد گوید .

یا اصفهان سقیة الغیث من کتب فانت مجمع اوطاری و اوطانی  
والله والله لا انسیت برک بی ولو تمکنک من اقصی خراسان  
سقیایا یامنا و الشمل مجتمع والدهر ماخانی فی قرب اخوانی  
ذکرت دیمرت اذ طال النواء لها یا بعددیمرت من ابواب جرجان  
این ابیات را صاحب در موقع فتح جرجان بیاد اصفهان سروده

(دیمرت) آنوقت یکی از محلات اصفهان بوده و اکنون دهی است در بلوک ماربین که انرا (دیمیرتیون) میگویند . بین خرابی های گوناگون تا کجا اصفهان را کوچک ساخته که این محله از شهر اکنون تقریباً دهی

است در یکفرسنگی شهر !! و نیز صاحب در همان موقع فتح جرجان  
اینگونه بوسیله باد صبا پیام مشتاقانه باصفهان میفرستد .

### یا ایها الراكب المصغی الی الحادی

حسیت من رائح منا ومن غاد  
ان جنت جی بلادی او مررت بها  
فنادها قبل خط الرجل والذاد  
وقل لها جنت من جرجان متبدرا  
اوحی الیک بما قال ابن عباد  
یا اصفهان الاحییت من بلد

یا ز سرود الاسقیست من واد

(جی) نیز در انزمان از محلات شهر بوده و اکنون بلوکی  
است اطراف شهر صغیه سقط الرأس بنده ( دستگرد ) یکی  
از قراء آنست . از این اشعار معلوم میشود که مسلم صاحب ابن عباد  
اصفهانی است و تحقیقات شیخ محمد خان قزوینی در حاشیه چار مقاله  
مقرون بحق و صوابست طالقان هم از دهات اصفهانست و معرب ( تالخان )  
است که یکی از دهات سمیرم است . صاحب تاریخ گزیده از کلمه  
طالقان باشتباه افتاده و او را از طالقان قزوین شمرده است ولی ثعالبی  
در یتیمه الدهر گوید طالقان از قراء اصفهانست و هم ( مافروخی )  
چنانچه فاضل قزوینی مینگارد در کتاب محاسن اصفهان او را اصفهانی  
بشمار آورده است .

حکیم خاگانی هم قصیده مفصلی در مدح اصفهان دارد و اینک چند

بیت از آن را عرضه میدارم

نگهت خور است یا هوای صفاهان	جهت جوز است یا تقای صفاهان
دولت و ملت جنابه زاد چو جوزا	مادر یحیی یگانه زای صفاهان
چون زر جو زائی اختران سپهرند	منخته بمیزبان از کیای صفاهان
خالک صفاهان نهال پرور ندره است	سدره توحید منتهای صفاهان

دیده خورشید چشم زخم همی داشت  
 لاجرم اینک برای دیده خورشید  
 چرخ نه بینی که هست هاون سرمه  
 دست خضر چون ندید چشمه دوباره  
 چاه صفاهان مدان نشیمن دجال  
 کرخ کلوخ سقایه خانه جی دان  
 ایمنه نه بغداد جای شیشه گرانست  
 چون بیر کوه قاف نقطه فادان  
 نیل کم از زنده رود و مصر کم از جی  
 کعبه عبادت ستای من شد از ایراک  
 کعبه مرا رشوه داد شقه سبزش  
 مدح دو فاروق دین چگونه نیستم  
 بنده را نیز در مدح اصفهان قصیده است  
 در همین سفر اخیر بیادگار دیدار دوستان منخوم داشته و اینک عرضه میدارم

### ( قصیده اصفهان )

اصفهان، کان سخن معدن فضل و هنر است

وز صفاهان بجهان فضل و سخن نامور است

این قصیده چون مفصل است در این شماره نگارش بمطلع اکتفا رفت  
 و تمام آن در شماره بعد طبع خواهد شد

### ( شعرای بزرگ فارسی زبان اصفهان )

در میان شعرای فارسی زبانی که آثار و دواوین آنان کم و بیش  
 در دست است هیچیک بمقام و مرتبه استاد جمال الدین عبد الرزاق و پسرش  
 کمال الدین اسماعیل نمیرسند و در حقیقت بالاترین مفاخر و مناقب اصفهان  
 این دو شاعر بزرگ بشمارند . ولی نمیدانم چرا ملت اصفهان از این دو افتخار  
 تاریخی خود فراموش کرده است . بایکدنیا تاسف عرضه میدارم در

شهری که قبور هزارها اشخاص بی نام و نشان باغواهی شهادت صاحب گنبد و بارگاه و تجلیل و احترام است ای ننگ نیست و در پیشگاه دنیای متمدن امروزی سرافکننده نخواهیم بود که دخمه استاد کمال الدین بکی از خاطرهای محو و فراموش شده باشد !!

فردوسی در طوس و سعدی در شیراز و نظامی در گنجه و خاقانی در تبریز و همچنین دیگران در شهرهای دیگر همه دارای گنبد و بارگاه عالی و زیارتگاه اهل ذوق و ارباب حالند و در این اواخر با اینکه مقبره شیخ سعدی کاملاً معمر و آباد است آقای قوام شیرازی چندین هزار تومان بمصرف تعمیرات آن رسانید . حتی پولیکه دولت برای تعمیر آن تخصیص داده بود رد کرد و گفت سعدی در شیراز است و افتخار تعمیر مقبره او خاص شیرازیان خواهد بود :

ولی ما در اصفهان چنان از این دو استاد بزرگ که برای اصفهان بمنزله سعدی در فارس و فردوسی در طوسند فراموش کرده ایم که بنده تا این سفر که باصفهان مراجعت کردم از دخمه پاک و مرقد تابناک این دو استاد بی خبر بودم .

از دو سال باینطرف بنده در طهران در صدد پیدا کردن قبر کمال الدین و تعمیر مقبره او بر آمده کتباً و شفاهاً از اغلب دوستان خواهش کردم که در این باب کنکاش کرده و خبر دهند که قبر او در کجا است .

دو سه ماه قبل جناب آقای میرزا عبدالرسول تاجر کوپائی که الان حاضر است بشارت داد که قبر او را در قبرستان ( آب بخشان ) یافته است این بشارت محرك رجعت فوری بنده باصفهان شد و لثدی الورد بیک روز فاصله با چند تن از دوستان که از جمله آقای علی مردان خان ایل بیکی چارلنگ حاضر است بدانمکان رفتم و پس از تحقیق معلوم شد که این قبر از کمال الدین دیگری است که تقریباً سیصد سال بعد از شهادت استاد کمال الدین وفات یافته است .

با اینکه مایوس بودم ولی بیای ننشسته و در مقام تفحص و تحقیق برآمدم تا بحکم من طلب شیئا وجد وجد بهدایت دوستان ادب مخصوصاً ادیب فاضل آقای میرزا عباس خان شیدا رئیس انجمن ادبی اصفهان و آقای مؤمن زاده در وسط محله چوباره قبر استاد را در يك فضای مخروبه محقری پیدا کردم . و معلوم شد که باعث بقای این گنج در آن ویرانه تاکنون چراغ پیره زنان است که بر حسب عقیده شب‌های جمعه روشن میکنند . و گرنه بکلی محو و نابود شده بود . بر حسب خواهشی بنده عنقریب بتوسط رئیس محترم ادب پرور مالیه آقای (معین السلطنه) حاضر که پیش از خود بنده در اینباب جدیت و سعی دارند دعوت عمومی از طبقات بزرگان و دانشمندان اصفهان بعمل می‌آید تا حال اسفانگیز قبر استاد را دیده و انشاء الله در مقام تعمیر و جبران کسر ها برآیند ، در قریه دستگرد بسقط الراس بنده هم مدرسه بنام (کمال‌الدین) پنازگی تأسیس شده است و فقط افتخار تعیین نام با بنده است و گرنه زحمات اساسی تأسیس مدرسه در این ده با رئیس محترم معارف آقای ایرانی و فاضل ادیب آقا ضیاء الدین جنابست که هر دو شرف حضور دارند . باری امیدوارم ارمغان بنده از اصفهان بطهران برای فعلا و ادبا احیاء و تعمیر قبر این استاد بزرگوار باشد

اگر ابوالخیر اصفهان شاهزاده صادم الدوله چنین موقع در اصفهان بودند زودتر این آرزو انجام میگرفت ولی در هر حال چون عنقریب تشریف فرمای اصفهان خواهند شد بهمت و همراهی ایشان و جدیت آقای سرهنگ سردار اعظم رئیس توپخانه جنوب و همراهی پیشکار محترم مالیه و رئیس محترم معارف و جدیت طرفداران فضل و ادب شکی نیست که بزودی در طهران خیر تعمیر و تأسیس يك گنبد عالی برای این قبر بنده رسیده و بایکدنیا افتخار و مباحات این بشارت را بوسیله صفحات ارمغان در تمهیل عالم گوشزد ارباب علم و فضل خواهم ساخت .

نه تنها دخمه و مدفن این دو استاد بزرگ فراموش شده بلکه



دیوان شعر بی نظیر آنان هم با اینکه بیش و کم در دست است از نظر ارباب فضل و ادب پوشیده است .

دیوان کمال الدین دو سه مرتبه بطبع رسیده ولی بی نهایت مفلوط و ناقص و تقریباً آنچه طبع شده است يك نيمه مفلوط از دیوان این استاد بیش نیست .

دیوان جمال الدین اصلاً بطبع نرسیده و نسخ خطی آن هم بسیار کمی است و آنچه دیده شده در حدود سه الی چهار هزار بیت بیشتر نیست ولی در این اواخر بهمت ادبای عالیقدر مرکز از مقابله تمام نسخیکه در طهران موجود است يك دیوان در حدود نه هزار بیت جمع آوری شده و از سه چهار نسخه که تا کنون استتساح گردیده يك نسخه بخط شاعر استاد آقای عبرت مصاحبی نائینی الان در نزد بنده است و همین نسخه است که می بینید و يك قسمت اشعار آن استاد را الان از روی این نسخه بعرض میرسانم

بهر آنست که قسمتی از يك ترکیب بند غزلی که در مدح حضرت رسول ساخته و در عرب و عجم مدحی بدین پایه در شان حضرت رسالت پناهی گفته شده عرضه بدارم

### ترکیب بند

ای دست کش تو این مقوس	وی دست خوش تو این مقرنس
ای خاشکدانت سقف ازرق	وی شاد روانت چرخ اطلس
چون روح ز عیب ها منزّه	چون عقل ز قصصا مقدس
از بنکه تو کمینه شش طاق	این جرم معلق مسدس ❀
شد شهر روان بفر نامت ❀	این فاس مکلس مطلس ❀
در مدح تو هر جماد ناطق	در وصف تو هر فصیح اخرس
از عهد تو تا بدور آدم ❀	در خیل تو هر چه ز انبیا کس
هم کوس نبوت تو در پیش	هم چتر رسالت تو از پس

فتح ندب بقیت وحدی

فعل در لایبی بعدی

ای امر تو چیره چون شب روز  
 ای عقل گره ککشی معنی  
 ای تیغ تو کفر را کفن باف  
 ای مذهب ها ز بهت تو  $\text{☞}$   
 از موی تو رنگ کسوت شب  
 حلم تو تکبرف دوزخ آغام  
 ماه سر خیمه جلالت  $\text{☞}$   
 بشوده نشان روی فردا  $\text{☞}$   
 وی خیل تو بر ستاره بیروز  
 در حلقه درس تو نو آموز  
 فلین تو عرش را کله دوز  
 چون مکتب ها بهید نوروز  
 وز روی تو نور چهره روز  
 خشم تو عظیم آسمان سوز  
 در عالم علو مجلس افروز  
 آینه معجز تو امروز  $\text{☞}$

ای گفته صریح و کرده تصریح

در دست تو سنگ ریزه تسبیح

ای سایه ز خاک بر گرفته  
 ای بال گشاده باز چترت  
 طوطی شکر نثار نطقت  
 افکنده وجود را پس پشت  
 از بهر قبول مجلس خویش  
 آنجا که جنیت تو رفرف  
 و آنجا که نشیمن تو طوبی  
 در مکتب جان زشوق نامت  
 وی روی تو نو خور گرفته  
 عالم همه زیر پر گرفته  
 جانها همه در شکر گرفته  
 پس فقر فکنده بر گرفته  
 آدم سخن تو در گرفته  
 عیسی دم لاشه خر گرفته  
 موسی ره طور بر گرفته  
 لوح ارنی ز سر گرفته

تا حصن تو نسج عنکبوتست

او هن چه که احصن الیوتست

از استاد کمال الدین هم این چند بیت که محفوظ خاطر است

عرضه میدارم

عقل را بنده شهوت مکن ایرانه رواست

که ملک هیمه کش مطبخ شیطان گردد

آدمی بر حسب همت خویش افزاید

هر چه اندیشه در آن بندد چندان گردد

گر بر این دنیی دون بست شود دُونِ همت  
 دور بر افلاک شود خواجه دوران گردد  
 کار دنیا که تو دشوار گرفتی بر خوه  
 گر تو بر خوه شمعی آسان آسان گردد  
 دل بر این گنبد گردنده منه کاین دولاب  
 آسینای است که بر خون عزیزان گردد  
 خود گرفتم که پس از سعی و تکاپوی دراز  
 کار از آسمان که دلت خواست بسامان گردد  
 بیچه ایمن از این عالم پا تا بر جای  
 که بیخ چشم زدن کار دیگرسان گردد

### ( صدرالدین خجندی )

یکی از شعرائی باستان اصفهان که تقریباً در حدود قرن پنجم  
 هجری در اصفهان میریسته و زیاست روحانی و جسمانی هر دو داشته  
 صدر خجندی است که ذیوائش در دست نیست و از آثار او است .

### رباعی

گذردیم دگر شیوه رندی آغاز تکبیر زدیم چار بر پنج نماز  
 هر جا که پیاله است ما را بینی گردن چو صراحی سوخی آن گرده دراز

### رباعی

آن صبر که بیتو باد پیمود برفت و آن عقل که بیتو صبر فرمود برفت  
 وصل تو چو گل بدوستان دیر رسید دردا که چو گل زیوستان زود برفت  
 علمای روحانی آنزمان را نمونه علم و ذوق و ادب این است علمای  
 امروز را هم همه دیده و می بینیم و محتاج بیان نیست !!

### ( جمال الدین خجندی )

یکی دیگر جمال الدین خجندی هم از آن خانواده است دیوان  
 او هم در دست نیست و اشعار ذیل از تذکره لباب الالباب نقل میشود

## غزل

ای ز نرگس قدمت خود بین تر  
وز بنفشه حکمت پر چین تر  
دمبدم آن رخ کلرنک خوست  
هست از باد سحر گلچین تر  
رحمتی در دل سنگین آورم  
ای ز جانم دل تو سنگین تر  
ای که بر خاک درت باد صبا است  
نا توان تر ز من و مسکین تر  
تلخی پاسخت آخر تا کی  
ای دهانت ز شکر شیرین تر

## هم از اوست

عاشقان امروز هر يك تا کناری رفته اند  
هر يك اندر جستجوی غمگساری رفته اند  
عاشقانرا چند گوئی دل کجا شد سوی زلف  
بی قراری چند سوی بی قراری رفته اند  
( اشرف الدین محمد شفروه )

از شعرای بزرگ باستان اصفهانست و دیوانش قریب هشت هزار بیت دردست است  
( از اوست در وصف اسب )

اسبی است چست خیز و سبک پوی و تیز تاز  
کز پویه و شتاب مگر باد صرصر است  
چون کرسی دوان شده با چار قائمه  
چون کشتی روان شده با چار لنگر است  
آهو خرام و گور سرین و پلنک طبع  
خرگوش گام و شیر دل و پیل پیکر است  
از بانک او چو باران زهره همی چکد  
زیرا که خود چو برق صهیلش چو تندر است  
زینش چو طاق چرخ مقرنس مقوسست  
نعلش چو ماه نو به کواکب مدور است  
تاب دمش ز لطف چو جعد سمنبران  
شکل سمش خمیده چو ابروی دلبر است

## ( غزل )

یکشب سوی دوستان گذر کن      در کار شکستگان نظر کن  
گفتی که دلت بغم بسوزم      گر دل بینی از این بتر کن  
چون آینه ز لطف زهار ❀      ای آینه زاه من حذر کن

## ظهیر الدین شفروه

نیز از اساتید باستانست و دیوان او در دست نیست

این قطعه از اوست

ز باغ فلک یک سیر غم ندیدم      ز زخم جهان هیچ مرهم ندیدم  
ز جور زمانه دل خویشان را      یکی طرفه العین خرم ندیدم  
دمی کم ز دم کاستین نفس را      ز خون دل و دیده معلم ندیدم  
در این خشک سال امل جز ز دیده      که هست اندرو مردهی نم ندیدم

## کمال الدین زیاد اصفهانی

دیوانش در دست نیست و این قطعه از او است

این عرصه که گفت خوش جهانیت      خاکش بر سر که خاکدانیست  
عاقل بخدا اگر گزیند ❀      گردی که فراز آن دغانیت  
این هفت رواق بر کشنده ❀      بر طارم قدس نردبانیت ❀  
در لاله نگر به چشم حسرت ❀      کان عارض خوب دلستانیت ❀  
بر سرو گذر به پای عبرت ❀      کان قد بلند کمرانیت ❀  
عکس گل روی دلبرانست      هر جای که شاخ ارغوانیت

## رفیع الدین لبنانی اصفهانی

شنیده ام دیوانش در دست است این قطعه از او است

## قطعه

لاله پنداشت هست چون رویت      وز تو اکنون قفا همی خارد  
سوسن از بهر چیست کازاد است      بنده بودن تو را نمی یارد  
بچه دارد بنفشه سر بر خاک      پیش زلف تو سجده می آرد  
ای نگاری که چون تو هیچ نگار      قلم روزگار ننگارد ❀

در تو از نیکوئی چه شاید گفت

میروی وز تو لطف می بارد ❀

( فریدالدین احوول )

معاشر جمال الدین است و از اوست

بخشای بر کسی که مرا دراز خون دل

گیرد نگار دست و نگیرد نگار دست

ای دوستدار بر مکن از دوستدار دل

وی غمگسار بر مکش از غمگسار دست

عهد قدیم را که بران پای بر زدی

گر باز تازه میکنی اینک بیار دست

نظام اصفهانی

ملقب بنظام قوری یا قمری و بیاچ سلسله صاعديه است

این قطعه از اوست

برك ریزان گذشت و دیماهست خنك انرا که خانه خرگاهست

اندربین فصل آتش و باده ❀ بهترین مال و خوشترین جاهست

آتشی بر فروز و باده بخواه کاین بهشت است وان در افواهست

این سخن در بهشت جسمانیست تا نگوئی نظام گمراهست ❀

هیزم و می نماند و در طلبش از زر و سیم دست کوتاهست

دولت مهر باد جاویدان

که ولینعمت نکو خواهست

( رکن الدین صابر اصفهانی )

معاشر شاهرخ ابن امیر تیمور است از تمام تالیفات و اشعارش

این دو بیت متاسفانه باقی است

اگر چه طاعت این شیخکان سالوس است

که جوش و ولوله درجان انس و جان افکند

ولی بکعبه که گر جبرئیل طاعتشان بمنجنیق تواند بر آسمان افکند

## ( شفائی اصفهانی )

حکیم شرف‌الدین حسن مردی فاضل و حکیم و طبیب و شاعر  
بوده میرداماد او را تمجید گفته دیوان وی بنظر مرحوم هدایت رسیده  
است ولی اکنون کجا است نمیدانم خدا کند که در کتابخانه‌های اروپا  
محفوظ باشد این آیات دلپذیر از اوست

پرستاری ندارم بر سر بالین بیماری مکر آم از این پهلو بان پهلو بگرداند  
دیدیکه خون ناحق پروانه شمع را چندان امان نداد که شب را سحر کند

گفتی که چه شد قاعده مهر و محبت رسم کهنی بود و بعد تو بر افتاد

غم عالم پریشانم نمیکرد سر زلف پریشان آفریدند  
نمیترسید از دوزخ شفائی غم جانسوز هجران آفریدند

## ( صائب )

اصلش تبریزی و مولدش اصفهانیست شاگرد مسیح کاشانی است

و سبک هندی از او بعد معمول گردیده است

از اوست

فکر شنبه تلخ دارد جمله اطفال را عشرت امروز بی اندیشه فردا خوشست

براستی ز فلک پیش میتوان افتاد ز نیل میگذرد هر که این عصا دارد

## اشراق

نامش میرزا عبدالرزاق خلف حاجی سید محمد فریدنی بوده

و معاصر است با مرحوم هدایت

از اوست

از خدا بر گشتگان را کار چندان سخت نیست

سخت کار ما بود کز ما خدا برگشته است

شنیدستم که وقتی از در او بازینده بهمن را

همی بر بهمن از آن زلف اژدر سار میترسم

## اکبر اصفهانی

میرزا علی اکبر اصفهانی از سادات حسینی است  
 زین سان که بگل پای من از دیده فرورفت  
 مشکل که توانم قدمی در پی او رفت

تیری بدل آمد زوی و کارگر آمد صدشکر که کام من و او هر دو بر آمد

## آتش اصفهانی

اهل فریدن است و نیابت صدف در اصفهان داشته دیوانش در  
 دست نیست

از اوست

در گردن دیگری بیفکن دستی که بخون من خضابست

در این بهار بخود داده ام قرار دیگر که مست او فتم از باده تا بهار دیگر

## امید اصفهانی

اهل خراسکان است میرزا محمدخان ولد باقر خان خراسکانی  
 است پدرش در دوره زندیه کشته شده و خودش در عصر آغا  
 محمدخان قاجار حاکم اصفهان بوده در شاعری طبع بلندی دارد  
 دیوانش در دست نیست

از اوست

گفتم از دل برود چون ز مقابل برود غافل از اینکه چورفت از پی اودل برود

آگه نیم که عمر گرامی چسان گذشت خوابم ربوده بود که اینکاروان گذشت

## اسیری اصفهانی

نامش حسین خانست و آذری بیكدلی اورا ملاقات کرده پدرش  
 صاحب جمع زرگر خانه نادر شاه بوده دیوانش را هدایت دیده است  
 مثنوی به بحر تقارب مطابق بوستان سعدی دارد اگر در دست بود  
 کتاب مفتومی بود چند قطعه از آن انتخاب میشود



یکی اره بر پای سروی نهد  
دگر روز دادش مکافات دست  
بدست وی آنسرو از پا افتاد  
که از نخلی افتاد پایش شکست

بدوران دوکس را اگر دیدمی  
یکی آنکه گوید بد من بمن  
بگرد سر هر دو گردیدمی  
دیگر آنکه پرسد بد خویشتن

بر آن تخت زرین که جم می نشست  
چو باید از این تخت زر خواستن  
شنیدم چو برخاست این نقش بست  
نیرزد نشستن به برخاستن

یکی از اسیران شیرین نفس  
که چون کرد از راندن من کران  
نمیراند در نزم از خود مگس  
مبادا دهد زحمت دیگران

گرفتم اینکه گشودند پای بسته ما  
گواه آنکه نه رندو نه زاهدیم بس است  
چه میکنند بیال و پرشکسته ما  
بیاله تپی و سبچه گسته ما

### پرتو

نامش میرزا علی رضا اصلش از لنجان اصفهانست مرحوم هدایت  
اورا ملاقات کرده

### در وصف هلال گوید

هلال عید مبارک بچرخ آینه گون  
کنار چرخ و درون شفق نموده بچشم  
نگر خمیده چو بر کوه قامت همچون  
چو ماهیسی که در افتد میان لجه خون  
سپهر گنج فریدون و ماد نو در وی  
همی نمود چو مفتاح آگنج افریدون  
یکی بناوت بر افلاک چون کف موسی  
سپس بریز زمین شد نهفته چون قارون  
خمیده شکل و زبیری چو داس زرینی  
که ماند از کف دهقان بعرضه هامون

### تاراج

از کسبه و اهل صنعت و بازاریان اصفهانست اسمش آقا محمد حسین  
شغلش مقوا سازیست و بدست رنج کسب معیشت میکردده دیوانش ده  
هزار بیت بوده اما کجاست جای افسوس است این رباعی مقام شعر  
و بلندی طبع اورا گواهد است

در صومعه شیخ قصه تازه کند در دیر کشیش ذکر آوازه کند  
آسوده کسیکه بر حدیث هر دو یک گوش چو در یکی چو دروازه کند

### جناب اصفهانی

اسمش میرزا فتح الله دو عهد نادر شاه بوده و شهید شده ۱۱۳۶  
نشانه و نمونه طبع بلند اوست

اگر زخم بلب از دست آن نگار انگشت

شود چو غنچه زخون دلم نگار انگشت

بر آید از رك من ناله گر بخارم تن

بدانم شاه که مطرب زند بتار انگشت

### رفیق

نامش ملاحسین با هاتق و آذر معاصر بوده هشت هزار بیت  
دیوان دارد ولی امروز معلوم نیست در کجاست  
این رباعی از اوست

ز اندیشه همی دلم بخون میگردد کاخر کار من و تو چون میگردد  
تا چند بمن لطف تو میگردد کم تاکی بتو مهر من فرون میگردد

### رهی اصفهانی

اسمش محمد ابراهیم وشطرنش قصاصی بوده سنه ۱۲۲۶ در گذشته  
در موقع مسافرت این چکامه شیوا را سروده

بهر سفر گذاشتم زین چو بیشت باد پا

آمد و دامنم گرفت آنصنم از ره وفا

من غدلش شکسته پر برک گلش زگریه تر

فندق او بیسته در لؤلؤ او عقیق سا

نرگس دنوان او کرده بگریه آشتی

غنچه عشوه ساز او گشته بلا به آشنا

کز وطنی چو اصفهان و ز چمنی چو من چمان

کس نرود بصد زبان کس نرود بصد جفا

### زنگر اصفهانی

اسمش آقا محمد حسن در سنه ۱۲۷۰ وفات یافته

اگر خواهی کباب ای شوخ سرمست مرا دوسینه مرغ بسملی هست ❀

### سروش اصفهانی

نامش میرزا محمدعلی از بلوک سده اصفهانست دیوانش در دست

و معروفست در وصف نوروژ میگوید

تا آمد آفتاب ز ماهی سوی بره سنبل دمید و سبزه بهر دشت و هر ره

نقاش گشت باد و بهامون فرو نکاشت چندین هزار نقش نو آئین نادره

لاله بسان مجمره از عقیق سرخ وز دود عود سوخته لختی بمجمره

### سحاب

اسمش میرزا سید محمد خلف هاتف است دیوانش را گویا بنده

در طهران بدست آورده باشم این قطعه شیوا از او است

کس را کمال نفس بجز حسن حال چیست

و انرا صکه حسن حال نباشد کمال چیست

شعر است هیچ و شاعری از هیچ هیچ تر

در حیرتم که بر سر هیچ این جدال چیست

یکتن نپرسد از پی ترتیب چند لفظ

ای ابلهان بی هنر این قیل و قال چیست ❀

از بهر مصرعی دو که مضمون زد دیگری است

چندین خیال جاه و تمنای مال چیست ❀

شهر اصلش از خیال بود حسنش از محال

تا از خیال این همه شکر محال چیست ❀

از چند لفظ یاوه نژد لاف برتری

هر کس که یافت شرم چه و انفعال چیست

### شهاب اصفهانی

نلم نامیش میرزا نصرالله نادره روزگار خویش بوده و دیوانش

صد هزار بیت است اما افسوس که بطبع نرسیده و فرزندانش مسامحه میکنند در مسقط تالی منوچهری است این چند بیت از اوست  
آمد آن ترک فروخته ز گیسو زنجیر

ابرویش خم چو کمان و مزگان راست چو تیر  
دل او سخت حدید و بر او نرم حریر

شیر افکن دوغزالش دهن آلوده بشیر  
تاخت چالاک و سبک برمن مهجور اسیر

همچو صیاد حکم بسته بقصد نخجیر  
یا چو خونخوار پدر کشته به آهنک قصاص

### صافی

از سادات اصفهان نامش میر سید جعفر شهنشاه نامه دارد قریب سی هزار بیت در غزوات حضرت امیرالمؤمنین هفتاد سال عمر کرده سنه ۱۲۱۹ وفات یافته در مقبره میر ابوالقاسم فیدرسکی دفن است دیوان او دوازده هزار بیت بنظر هدایت رسیده است  
از اوست

از آغاز تا سال ده ای عجب ❀  
ز ده نیز تا بیست چون بنگری  
خود از بیست هم نیز تا سال سی  
سی چون رسد سال فرزانه مرد  
رسی تا چهل عیش و آرایش است  
بسرحد چل چون رسد ماه و سال  
ز چل نیز در این سرای سینج  
ز پنجه چو بگذشت سالش همی  
چو سال اندر آید ز پنجه بشصت  
در این روزگار آز مودم بسی  
گذشتن چه بایست و بگذشتن

ندانی ز چپ راست وز راست چپ  
همه روز لهو است و بازیگری  
همی جوئی افزونی از هر کسی  
برانگیزد از کوه پولاد گرد ❀  
همه روز عیش است و آسایش است  
زمانه فرو ریزدش یال و بال ❀  
همی به پنجاه درد است و رنج  
فزاید غمی بر غمش هر دمی ❀  
بکنج مصیب بیاید نشست ❀  
ز هفتاد کم بگذراند کسی ❀  
چه سودت از این کردن افراشتن

## طیب اصفهانی

اسمش میرزا عبدالباقی معاصر نادر شاه است و مدتی کلاتر اصفهان بوده شاید از خانواده کلاتر حالیه باشد سنه ۱۱۶۸ رحلت فرموده

این غزل نمونه طبع و قافیه او است

غمش در نهاتخانه دل نشیند      بنازی که لیلی بمحمل نشیند  
مرنجان دلم را که این مرغ وحشی      زبامی که برخاست مشکل نشیند  
بتازم بیزم محبت که آنجا      گدائی بشاهی مقابل نشیند  
خلدگر بپا خاری آسان برآرم  
چه سازم بخاری که درد دل نشیند

## (عامی اصفهانی)

عامی و کرباس فروش بوده ولی جان هزار عارف فدای  
ذوق او باد دیوانش در دست نیست و این دو سه بیت نمونه است  
ساغرم بیتو در این بزم شرابش خونست  
دیده بی روی تو ابروست که آتش خون است

هرجا فتاد سایه سرو قدت بخاک      آنجا هزار قمری دل آشیان گرفت

آنچه ر جان و دلم صبر و قرارش خوانند  
برده از یک نظر آن شوخ که یارش خوانند

## (عاشق اصفهانی)

نامش آقا محمد حرفتش خیاطی معاصر هاتق و آذر است سنه  
۱۲۸۱ وفات یافته دیوانش ده هزار بیت و نسخش فراوانست  
این رباعی از اوست

چندی بزمانه سخت جانی کردیم      برخاطر این و آن گرانی کردیم  
ردن مردن گذشت ما را عمری      مردم بگمان که زندگانی کردیم

## قطره اصفهانی

میرزا عبدالوهاب از اهل چارمحال است گویا پدریاجد عمان سامانی باشد کتابی بر وزن تقارب در فتوحات مختار دارد مشتمل بر ده هزار بیت دیوان او نیز بیست هزار بیت بوده حال در کجا است؟ شاید منتحلین تقسیم میکنند از بحر تقارب اوست

بزه کرد چچی کمان را دلیر	ز ترکش بر آورد بر نده تیر
عقابی و الماس منقار او	شب و روز پرندگی کار او
به پرندگی چار پر کرده باز	بمنقار یک تیر بالا دراز
شاخ گوزنان دن آویخته	پس خون شیران تر ریخته
ز نیروی مردان همه آب او	بپهلوی شیران همه خواب او
خروشی بر آمد ز چچی کمان	چو هنگام زادن خروش زنان
تو گفתי زمانه بمیخ اندر است	ستاره بکوبال و تیغ اندر است

## منصور اصفهانی

میرزا محمدرضا نام داشته و طبیب بوده از بس در طب تجویز شراب میکرد بمیرزا رضای شرابی معروف شده سنه ۱۲۳۸ در گذشته از اوست

زان پیشتر که خیمه زنده شب بکوهسار پیدا شد از کنار افق هیکنی تزان  
پیری خمیده قامت و شوخی شکسته رنگ جامی تهی زباده و چنگی بریده تار  
شمعی است منطف مگر از تاب آتشین پیری است منحنی مگر از جور روزگار

## نامی

نامش میرزا محمد صادق است تاریخی بر وقایع دولت زنده نوشته و بنظر هدایت رسیده است سه مثنوی دارد خسرو و شیرین و لیلی و مجنون و واق و عذرا گویا هر سه را بنده تحصیل کرده باشم

## هاتف اصفهانی

یکانه شاعر قرن اخیر است و میتوان گفت در قرون اخیر شاعری بدین پایه و مایه پیدا نشده در سنه ۱۱۹۸ در گذشته دیوان

کاملش در دست نیست ولی آنچه هست در همه عالم مشهور و در ایطالیا معتدق است

این قطعه برای اثبات مدعا کافی است

خار بدرودن بمرگان خاره بشکستن بدست  
سنگ خائیدن بدندان کوه بیردن بیچنک  
لعب با دنیال عقرب بوسه بر دندان مار  
پنجه با چنگال ثعبان غوص در کام نهنگ  
از سر پستان شیر شرزه دوشیدن حنّیب  
وز بن دندان مار کرزه نو عیدن شرنگ  
تیره غولی روز بر گردن کشیدن خیر خیر  
پیره زالی در بغل شب بر گرفتن تنک تنک  
طعمه بر کردن بخشم از کام شیر گرسنه  
صید بگرفتن بقهر از پنجه غضبان پلنگ  
تشته کام و پابرهنه در تموزو سنکلاخ  
ره بریدن بی عصا فرسنگها با پای لنگ  
نقشها بستن شکر ف از کلک مو بر آب تند  
نقشها کردن پدید از خار تر وز خاره سنگ  
صدره آسان تر بود بر من که در بزم لثام

باده نوشم سرخ و جامه پوشم رنگ رنگ

چرخ گرد از هستی من گر بر آرد گو برار

دور بادا دور از دامان تا مم گرد تنک

آنچه گفتیم و شنیدید مشتى بود نمونه از خرمن و سبوتى بوده  
علامت از دریا وای بسا سخنوران بزرگ اصفهاتى که با آثار خویش در  
قبرستان فراموشى مدفون شده و اکنون اسم و رسمى از آنان در میان نیست  
نیز آنچه در باب مقام شامخ شعر و ادب در تمام ایران و مخصوصا  
اصفهان گفتیم راجع بقرون باستانست و در قرن حاضر اثر و نام و نشانی

از آنهمه افتخارات ادبی نیست گویا سرسبز جهل یکباره چراغ فضل و ادب را در ایران خاموش کرد تا عکس العمل آن روزگار پیشین در دوره مابدید آمد .

اکنون ای جوانان محصل و طلاب علوم مدارس نوبت شما است که بکوشید و بجهدو آنچه از دست ما رفته بدست بیاورید در خاتمه با خاطری از مسرت و امتنان لبریز سپاس بی نهایت وشکران بیحد خویش را از اینهمه زحمت و پذیرائی بخدمت کارکنان و محصلین مدرسه متوسطه اکبریه مخصوصاً حضرت آقا ضیاءالدین مدیر محترم علم و دانش پرور مدرسه تقدیم داشته و بتوسط دوستان حاضر خدا حافظ وشکران و امتنان خویش را بدوستان غایب از این محضر که در این سفر همه بیش از حد انتظار از رهی پذیرائی فرموده و ملاطفت روا داشتند ارمغان ساخته و بحکم تقدیر تا دوسه روز دیگر یعنی پس از فراهم شدن وسایل تعمیر قبر استاد کمال الدین مازاد امتنان دوستان بطرف مرکز رهسپار میشوم

## شرح حال کمال الدین اسمعیل

### تحصیلات کمال الدین . -

کمال الدین در حیات پدرش بتحصیل علوم معموله عصر در مدارس اصفهان اشتغال داشته ولی احتیاج فقر نگذاشته است که تحصیلات خود را تمام کند چه بزودی جمال الدین عبد الرزاق در گذشته و کفالت خوانواده او را از مدرسه خارج ساخته است .

با موانع فوق کمال الدین از غالب علوم معموله عصر نمونه داشته هر چند بقول خودش هیچیک تا حد اتها نبود از مبادی حکمت و طب و ریاضیات مخصوصاً هندسه نیز سهمی داشته و در اشعار خود اصطلاحات علوم مذکوره را بطرزی خاص که حاکی از بصیرت است استعمال نموده است . ولی در فقه و اصول و تبحر در ادبیات عرب